

پاسی از نیمه شب می گذشت که هویدا را به دادگاه خلخالی وارد کردند. چندروزی به نورویش نمانده بود و از انقلاب هم یک ماه نمی گذشت. تهران که در آن چهارفصل مختلف سال را تجربه می توان کرد واپسین شب های یخ زده زمستانی سرد را پشت سر می گذاشت. هویدا را از خواب بیدار کردند. دستور دادند لباسش را به تن کند. ضعیف و رنگ پریده به نظر می رسید. عینک تازه اش را بر چشم گذاشت. درلبشوی ساعات اول انقلاب عینکش را گم کرده بود. دوروزی بود که اصلاح نکرده بود. ته ریشش، سایه ای برچهره رنگ باخته اش می انداخت. به علاوه در چند هفته اخیر حدود بیست کیلو وزن کم کرده بود. چهره ای تکیده و حالتی درمانده داشت. نگهبانان او را واداشته بودند تا مقوایی را که از دوسر به نخ می وصل بود دورگردنش ببایزد. لباس نامرتب هویدا، حالت بهت زده اش، و از همه بدتر زمان غیرمتعارف شروع دادگاه، همه جزئی از تلاش قاعدتا سازمان یافته گردانندگان دادگاه برای تحقیر زندانی و درهم شکستن روحیه مقاومت او بود.

از وجنات هویدا، هنگام ورودش به دادگاه برمی آمد که شاید این شگردهای تحقیرآمیز موثر واقع شده بود. با حالتی گیج و منگ و باقیافه ای یکسره آشفته وارد اتاق بزرگ دادگاه شد. برچهره اش عرق نشسته بود. روزنامه نگارانی که در دادگاه حضور داشتند، در گزارش های خود نوشتند که وقتی هویدا وارد اتاق شد هیچ نمی دانست کجاست و به چه علت او را به درون این جمع کشانده اند. قاعدتاً قیافه عبوس خلخالی شان نزول جلسه را برایش روشن کرد. حالات هویدا همه از التهاب و اضطراب درونش حکایت می کرد. چشمانش دودومی زد و دلهره درچهره اش نمایان بود. حدود سیصد نفر در اتاق جمع بودند. از خانواده متهم کسی در آن میان نبود. هویدا به سرعت حضار جلسه را برانداز کرد. دریافت که در آن میان دوسه چهره نسبتاً آشنا بیشتر نیست. رئیس دادگاه را از قبل دیده بود و دونفر از روزنامه نگاران را نیز از دوران صدارتش می شناخت.

هویدا را در تنها صندلی خالی اتاق نشاندهند. با حالتی خموده در صندلی جای گرفت. سردرشانه فروربرد. دودستش را، از سراسر استیصال، بی حرکت بر زانوهایش لماند. اما چند دقیقه بعد دوباره بر خود مسلط شد. همه ی عمر به انعطاف و سازش شهرت داشت. می گفتند از این راه از هر مهملکه ای جان سالم به در می تواند برد. دوران دراز صدارتش را هم به همین اصل تاویل می کردند. آیا او این بار نیز می توانست با تکیه بر همین فضایل جان خود را نجات دهد؟ وقتی فهمید او را برای محاکمه به این اتاق آورده اند، خیالش اندکی راحت شد. می خواست پیش از شروع کار دادگاه فضای پرتنش و خشن اتاق را به نفع خود تغییر دهد. همه می دانستند که او انسانی سخت مبادی آداب است. به رئیس دادگاه رو کرد و از نحوه لباس پوشیدنش پوزش طلبید. می گفت تنها لباسم همین است که پوشیده ام. آن گاه به لحنی پرتنر اضافه کرد که «این جا اسم من را همه می دانند» و از رئیس دادگاه اجازه خواست که مقوایی را که برگردنش آویخته بودند، از گردن بردارد. خلخالی موافقت کرد. کسی تلاوت آیاتی از قرآن را آغازید. بسم الله الرحمن الرحیمی گفت و آیه ای از قرآن خواند. دیگرانگاری رسمی واجب بود که همه مراسم رسمی را با تلاوت آیاتی از قرآن بیازانند. مسلمانان بر این قول اند که زبان خدا عربی است. همان طور که در قرون وسطی زبان لاتین را تنها زبان مجاز کلیسا می دانستند. در کشورهای مسلمان هم آیات قرآن و ادعیه گوناگون را تنها به عربی می خوانند. البته انگار هیچ کار خدا خالی از رمز و راز نیست. آن شب هویدا را به عنوان «محارب با خدا» و «مفسد فی الارض» محاکمه می کردند، اما در میان سیصد نفری که در اتاق جمع بود، قاعدتاً کمتر کسی عربی را به خوبی هویدا می دانست.....

برگرفته از کتاب «معمای هویدا» نوشته دکتر عباس میلانی

